

## نگاهی به خودشرق‌شناسی در ایران مدرن

### بررسی کتاب *خلقیات ما ایرانیان* اثر سیدمحمدعلی جمال‌زاده

محمدرضا جوادی یگانه\*

آرمین امیر\*\*

#### چکیده

سیدمحمدعلی جمال‌زاده یکی از سه بنیان‌گذار اصلی ادبیات داستانی معاصر فارسی به شمار می‌رود. با این حال، وی بخشی از شهرت خود را مدیون کتابی است به نام *خلقیات ما ایرانیان* که در سال ۱۳۴۵ به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup> در این کتاب، جمال‌زاده به مثابه طیب در پی شناخت درد جامعه ایران است؛ دردی که مانع ترقی و علت‌العلل عقب‌ماندگی ما بوده است. درد یا همان عامل بیماری فساد است در خلقیات ما ایرانیان؛ بدین معنی که ما به سبب برخی خلقیات و روحیاتمان پیش‌رفت نمی‌کنیم؛ بنابراین اولین قدم در راه ترقی و سعادت تغییر خلق و خویمان است.

چه چیز به جمال‌زاده اجازه می‌دهد که خلقیاتی غالباً منفی و گاهی به‌شدت تحقیرکننده را چنین بی‌پروا به ایرانیان نسبت دهد یا از قول دیگران نقل کند. ادوارد سعید این امر را «خودشرق‌شناسی» یا «خودشرقی کردن» می‌نامد. سعید بر این باور است که شرق‌شناسی نه فقط رشته‌ای علمی، بلکه گفتمانی زمینه‌ساز و تسهیل‌گر استعمار شرق و هم‌چنین ایجادکننده مفهوم شرق است. خودشرق‌شناسی یا خودشرقی کردن نیز عبارت است از هم‌کاری اندیشمندان شرقی در پروژه شرق‌شناسی. بنابراین، هدف این مقاله محک زدن کتاب *خلقیات ما ایرانیان* با مشخصه‌های شرق‌شناسی و خودشرق‌شناسی است.

\* دانشیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران myeganeh@ut.ac.ir

\*\* دانش‌جوی دکتری جامعه‌شناسی نظری و فرهنگی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

amir.sociologist@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۱۴

**کلیدواژه‌ها:** خلقیات، منش ملی، شرق‌شناسی، خودشرق‌شناسی، خودشرقی کردن.

## ۱. مقدمه

«... غصه این مردم بی‌شعور و بی‌صاحبی را می‌خورم که هیچ نمی‌فهمم چه می‌گویند و چه می‌جویند و حرف حسابشان چیست و چرا زنده‌اند. در این محیط حیرت‌انگیز با مردمی سر و کار پیدا کرده‌ام که حتی به روغن امام‌زاده هم بندند و از شمال تا جنوب و از مغرب تا به مشرق هر کلاهی برای برداشتن و هر جیبی برای بریدن و هر پولی برای خوردن است...»<sup>۲</sup> (جمال‌زاده، ۱۳۴۵: ۱۵۲-۱۵۳). این‌ها، و جملات دیگری از این دست، جملاتی است که جمال‌زاده (۱۲۷۴-۱۳۷۶ ش) در *خلقیات ما ایرانیان* از دیگر تألیفات خود شاهد مثال می‌آورد. اهمیت قضاوت جمال‌زاده درباره‌ی خلقیات ایرانیان هنگامی بازنموده می‌شود که بدانیم او را به همراه صادق هدایت و بزرگ علوی سه بنیان‌گذار اصلی ادبیات داستانی معاصر فارسی می‌دانند.

جمال‌زاده افزون بر پنجاه اثر قابل‌اعتنا در حوزه‌های تاریخ، تاریخ ادبیات، داستان، سیاسی و اجتماعی، و ترجمه دارد. کتاب *خلقیات ما ایرانیان* از نخستین و در عین حال محبوب‌ترین و خواننده‌شده‌ترین آثار درباره‌ی رفتارها و خصایل ایرانیان است که یک ایرانی آن را نوشته است و به‌خصوص از جنبه‌های دانستی‌های اجتماعی و روان‌شناختی درباره‌ی خلقیات مردم ایران بیش‌ترین اشارات اندیشمندان این حوزه‌ها به همین کتاب است. ساختار این کتاب بدین‌گونه است که در ابتدا به عقب‌ماندگی ایران از قافله‌ی تمدن اشاره می‌شود و فساد به عنوان مانع سعادت و ترقی معرفی می‌گردد؛ سپس در بررسی علت فساد، خلقیات ایرانیان علت‌العلل تشخیص داده می‌شود. در ادامه، پس از برشمردن برخی صفات پسندیده‌ی ایرانیان و تفاوت‌های اخلاقی ما با دیگران، راه‌حل برخورد با توصیف خارجی‌ها از خلقیات نکوهیده‌ی ایرانیان در تعقل جست‌وجو می‌شود. در انتها نیز خلقیات ما ایرانیان از زبان بیگانه و خودی نقل می‌شود.

مجموعه مضامینی که در بند گذشته به کار بردیم، شامل عقب‌ماندگی، فساد، خلقیات مردم یک سرزمین، صفات پسندیده و نکوهیده، توصیفات ما و آن‌ها، و به‌خصوص شناخت خود از طریق دیگری، اذهان آشنا به ادبیات پسااستعماری را به یاد شرق‌شناسی ادوارد سعید می‌اندازد. چاپ این کتاب در انتهای دهه‌ی ۱۹۷۰ موجی از تحسین‌ها را به همراه داشت و از آن تاریخ تا کنون منشأ مطالعات بسیاری در حوزه‌های گوناگون مربوط به استعمار، جوامع پسااستعماری، و امپریالیسم شده است. خلاصه‌ی نتایج استدلال سعید در شرق‌شناسی این

است که تعبیر آکادمیک از اصطلاح شرق‌شناسی، که آن را دانش مطالعه درباره مردم مشرق‌زمین می‌داند، معنایی به‌شدت تقلیل‌یافته از آن است. از نظر او، «شرق‌شناسی دیسپلین کاملاً انتظام‌یافته‌ای است که فرهنگ اروپایی پس از قرن هجدهم از طریق آن قادر به اداره و حتی ایجاد شرق از نظر سیاسی، جامعه‌شناختی، نظامی، ایدئولوژیک، علمی، و حتی تخیلی گردید» (سعید، ۱۳۸۹: ۱۷).

از نظر سعید، آنچه در شرق‌شناسی نوین (از اواخر قرن هجدهم تا زمانه حاضر) به نام شرق مطالعه می‌شود ارتباط چندانی با شرق واقعی ندارد؛ بلکه حاصل ایجاد تمایز با دیگری غیرغربی و بر اساس خواست‌ها و تصوراتی است که با منافع استعماری و اروپامحوری گره خورده است. منظور از اروپامحوری این اندیشه است که هویت انسان اروپایی در مقایسه با تمام افراد و فرهنگ‌های غیراروپایی در سطح متعالی‌تری قرار دارد. این اندیشه به اروپا اجازه می‌دهد تا جغرافیا و فرهنگ‌های غیراروپایی را آن‌گونه که می‌خواهد تعریف کند و به بهانه به پیش‌رفت رساندن آن‌ها را استعمار کند.

از میان طیف متنوع مثال‌ها و استدلال‌های سعید، در این جا به آن‌هایی می‌پردازیم که به موضوع خلیقات و روحيات شرقی‌ها ربط پیدا می‌کند. به بیان سعید، «بعد از پایان قرن هجدهم، تحت عنوان کلی دانش درباره شرق و در زیر چتر سلطه و برتری مغرب‌زمین بر شرق، شرق پیچیده‌ای ظهور کرد که برای مطالعه در آکادمی‌ها؛ نمایش در موزه‌ها؛ تجدید ساختار در ادارات مستعمراتی؛ عرضه نظری در تهرای بوم‌شناسی، زیست‌شناسی، زبان‌شناسی، نژادشناسی، و تاریخی پیرامون انسان و جهان؛ و نشان دادن موارد تحقق نظریه‌های اقتصادی و اجتماعی توسعه، انقلاب، شخصیت فرهنگی و سیرت ملی<sup>۳</sup> یا دینی افراد بسیار مناسب بود» (همان: ۲۳).

بدین ترتیب می‌توان دید که ادبیات غنی شرق‌شناسی در طی بیش از سه قرن پر است از توصیفاتی از مردم مشرق‌زمین، به طوری که انسان شرقی «بی‌منطق، محروم (افتاده و ویران)، مثل بچه و موجودی متفاوت بود. در مقابل، فرد اروپایی انسانی منطقی، بافضیلت، پخته، و طبیعی و نرمال بود» (همان: ۷۷). البته خصایل شرقی‌ها و مقابل غربی آن‌ها، که در شرق‌شناسی سعید از آثار شرق‌شناسان متعدد، سیاحان، و نویسندگان نام‌دار اروپایی شاهد آورده شده، فهرست بلندبالایی را تشکیل می‌دهد که ما در این جا به ذکر چند مورد بسنده کردیم.

تا این جا همه نقل قول‌ها مربوط به اظهار نظرهای شرق‌شناسان، در واقع غیرشرقی‌ها، درباره روحيات و خلیقات شرقی‌ها بود. در واقع، فقط در انتهای شرق‌شناسی است که

سعید اشاره می‌کند برخی شرقی‌ها نیز خود با گذشت زمان نه تنها برتری فنی غرب، بلکه برتری اخلاقی و حتی نژادی آن‌ها را باور کرده‌اند و خود نیز هم‌صدا با آن‌ها به تولید ادبیات شرق‌شناسانه روی آورده‌اند.<sup>۴</sup> بنابراین، «اگر تا کنون می‌گفتیم که در چهره‌ها و نظریه‌های شرق‌شناسی نوعی مخالفت نکردن و سکوت عقلانی و روشن‌فکری وجود دارد، اکنون باید اضافه کنیم که تجدید استحکام این مطلب را در مبادلات اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی می‌بینیم. به اختصار می‌توان گفت که شرق جدید خود در امر خودشرقی کردن<sup>۵</sup> خویش مشارکت دارد» (همان: ۵۸۰). سبب توجه ما به جمال‌زاده نیز دقیقاً همین جاست؛ اما پیش از توضیح آن، نمونه‌هایی از خودشرقی کردن و خودشرق‌شناسی در دیگر فرهنگ‌های غیراروپایی را می‌آوریم تا مطلب شفاف‌تر شود.

## ۲. مثال‌هایی از خودشرق‌شناسی

### ۱.۲ ژاپن

از نظر نیشی‌هارا (Nishihara, 2005) گفتمان غربی ژاپن را نیز، مثل دنیای اسلام، با مشخصه‌هایی چون استبداد، خام‌اندیشی، و قساوت صورت‌بندی می‌کرده است. بازنمایی جنگ‌جویان سامورایی نیز در امتداد همین تصویر خلق شده است. سنت خودکشی هاراگیری<sup>۶</sup> و حتی حملات کامیکازه<sup>۷</sup> در خلال جنگ جهانی دوم ویژگی‌های وحشیانه<sup>۸</sup> ژاپنی‌ها تفسیر شده بود. شمشیرهای ژاپنی نماد کلیدی خشونت بودند. حتی اثر آکادمیکی مثل *گل داوودی* و *شمشیر*<sup>۹</sup> مالا مال از پیش‌داوری‌هاست. نیشی‌هارا بر این باور است که روشن‌فکران ژاپنی نیز در این بازنمایی‌ها سهمی ادا کرده‌اند، گویی ایشان از تصویر غرب‌ساخته یک سامورایی خرسند بوده و در انتشار جهانی آن هم‌کاری کرده‌اند؛<sup>۱۰</sup> برای نمونه، اینازو نیتوبه نویسنده *بوشیدو، روح ژاپن* (۱۹۰۰) برای اعلام عظمت اخلاق سنتی ژاپنی‌ها به همین تصویر سامورایی متمسک می‌شود. نیشی‌هارا در نمونه‌ای دیگر پای گیشا<sup>۱۱</sup> را به میان می‌آورد؛ نماد کلیشه‌تحمیل‌شده شهوت‌رانی و حسانیت به ژاپن. مردان غربی شرق، از جمله ژاپن، را به تمتع فراوان از لذایذ جنسی مرتبط می‌سازند. گیشا مکرراً در ادبیات و هنر غربی دیده می‌شود؛ با این حال، این نتیجه‌گیری که تصویر جنسی از گیشا به شکل یک‌جانبه از طرف شرق‌شناسی غربی تحمیل شده نیز شتاب‌زده و نامناسب است. ژاپنی‌ها هم از گفتمان گیشا استفاده کردند، اما در ژاپن برای مقبول افتادن گیشا تصویر جنسی آن تلطیف شد و گیشا نماد زیبایی ژاپنی شد.

## ۲.۲ چین

شین (Schein, 1997) در همایشی در شهر کایلی در ایالت گوئیژوی چین در هتلی تازه تأسیس دخترانی روستایی را دیده بود که همه لباس‌های محلی متفاوت پوشیده و با رقص و آواز و پذیرایی گردش‌گران را سرگرم می‌کردند. تحلیل غالب از مشاهدات این چینی استفاده از مؤلفه‌های سنتی به عنوان نقطه‌علاقه غربی‌ها و برآوردن حوائج شرق‌شناسانه آن‌ها به منظور جلب گردش‌گران غربی بیشتر است؛ اما شین نکته دیگری را نیز اضافه می‌کند: استفاده ابزاری از این مؤلفه‌های سنتی نه فقط برای خرسند ساختن و جذب غربی‌ها، بلکه هم‌چنین برای جلب نظر چینی‌های جهان‌وطن (cosmopolitan) با نمایش فرهنگ‌های اقلیت در لباس‌های رنگارنگ است؛ چیزی که شین آن را شرق‌شناسی داخلی (internal orientalism) می‌خواند.

دیرلیک (Dirlik, 1996) با رجوع به مثال‌های تاریخ چین، به طریقی مشابه نیشی‌هارا، استدلال می‌کند که آسیایی‌ها از آغاز در فرایند ساختن شرق مشارکت داشتند و بنابراین، شرق‌شناسی را باید مشکل مدرنیته آسیایی نیز دانست. به نظر دیرلیک، شرق‌شناسی محصول حلقه روشن‌فکران اروپایی - امریکایی و آسیایی است. دیرلیک در این مقاله یکی از ایده‌های سعید را به چالش می‌کشد. از نظر دیرلیک، هرچند شرق‌شناسی در روابط قدرت بین اروپا - آمریکا و آسیا بسیار نمود دارد، استفاده از شرق‌شناسی نه فقط متعلق به قدرت‌مندان اروپایی - امریکایی، بلکه ابزاری برای قدرت‌مندان شرقی هم بوده است. دیرلیک در پشتیبانی از این ایده به خودشرقی کردن روشن‌فکران و رهبران سیاسی اشاره می‌کند که نه تجلی بی‌قدرتی، بلکه اتفاقاً تجلی قدرت تازه کسب‌شده آن‌هاست؛ مثلاً جنبش احیای مکتب کنفوسیوس در حوزه تمدنی چین یا تلاش ماهاتیر محمد برای برجسته کردن آسیایی‌گرایی (Asianism) در برابر غرب. بنابراین، به نوعی، مسئله دیگر فقط خود شرق‌شناسی نیست، بلکه نحوه استفاده از آن در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی متفاوت است.<sup>۱۲</sup>

شنگ می (Ma, 1993) استدلال می‌کند از آن‌جا که چینی - امریکایی‌ها در جامعه آمریکا موقعیت فرودست دارند، این فرودستی را با شرقی کردن چینی‌ها و فرهنگ چین به آن‌ها فرافکنی می‌کنند تا به نوعی القا کنند که خودشان در آمریکا فرودست نیستند. بنابراین در گفتمان دوره‌های چینی - امریکایی متون زیادی هست که چین، مهاجران چینی به آمریکا، و چینی‌های متولد آمریکا را شرقی می‌کند و این یعنی جدایی فرد از قومیت خود که شنگ می ما آن را نوعی تنفر از خود محسوب می‌کند.

## ۳.۲ ایران

علی بهداد (Behdad, 2001) پس از بررسی تحلیلی ورود عکاسی به ایران استدلال می‌کند که اولین عکس‌های گرفته‌شده از ایران، چه آثار عکاسان خارجی و چه آثار نخستین عکاسان ایرانی که در واقع شاه و درباریانش بوده‌اند، قوام‌بخش تصویرسازی‌های شرق‌شناسانه بوده‌اند. عکس‌هایی که از اجتماعات مردم گرفته شده نشان‌دهنده بی‌نظمی، آشفتگی، و عقب‌ماندگی است، عکس‌های بناهای تاریخی نشان‌دهنده شوکت گذشته و ویرانی حال است، و عکس‌هایی که از زنان و حرم شاه گرفته شده بسیار شبیه به نقاشی‌های اروتیک نقاشان شرق‌شناس از زنان مشرق‌زمین است.

میترا رستگار (Rastegar, 2006) اشاره می‌کند که ازدیاد کتاب‌های خاطرات زنان ایرانی و ایرانی-امریکایی با تمرکز امریکا بر ایران به مثابه محور شرارت (به قول دولت جورج بوش) و همین‌طور اقدامات نظامی در افغانستان و عراق به بهانه آزاد کردن مردم از رژیم‌های اسلامی یا اقتدارگرا مصادف شده است. موفق‌ترین این خاطرات کتاب *خواندن لولیتا در تهران* به قلم آذر نفیسی<sup>۱۳</sup> است (Nafisi, 2003) که در اواخر مارس ۲۰۰۳، یعنی هم‌زمان با حمله امریکا به عراق، منتشر شد. رسانه‌های امریکایی و دیگر رسانه‌های غربی این کتاب را تصویری انسان‌گرایانه از زندگی خصوصی زنان ایرانی در بافتار سرکوب‌های روزمره جمهوری اسلامی خواندند. تجربه نفیسی از تدریس ادبیات غربی در ایران پس‌انقلابی این‌طور فهم شد که چگونه ارزش‌های «جهانی» این‌گونه مشاغل به زنان ایرانی فرصت تجربه لحظاتی از آزادی را می‌دهد و امکان روایت‌های «آزادانه» را میسر می‌سازد.

رستگار پذیرش مثبت و غیرمنتقدانه این کتاب در غرب را در قالب تکرار سنت شرق‌شناسی از طریق نویسنده فهم می‌کند و می‌گوید: «اگرچه نفیسی فهم کاملاً یک‌پارچه از ایران مدرن را به چالش می‌گیرد، اما نهایتاً دوقطبی شرق‌شناسانه مسلط را به تصویر می‌کشد. غرب مدرن، عقلانی، و پویا در مقابل شرق ساکن، غیرعقلانی، و ضدمدرن». از نظر رستگار، بازنمایی نفیسی از زنان به صورت قربانیان خشونت دولتی در ایران همانا عامل اصلی تحکیم این دوقطبی است؛ تقابل دولت یک‌پارچه و غیرمتمدن ایران با اخلاق دموکراتیکی که او در رمان‌های غربی تشخیص می‌دهد و دانش‌جوهای دخترش هم آن را تحسین می‌کنند.

پرسش اصلی این مقاله تعیین جای‌گاه یکی از بزرگ‌ترین داستان‌نویسان معاصر ایران در ادبیات شرق‌شناسانه است. شیوه ما برای تعیین این جای‌گاه سنجیدن کتاب *خلقیات ما/ ایرانیان* با محک معیارهایی است که سعید برای شرق‌شناسی بیان کرده است؛ اما قبل از آن

باید به یک پرسش مهم پردازیم که صحت (validity) این تحقیق منوط به آن است: آیا فقط پرداختن به یک کتاب از میان بیش از چهل اثر تألیفی جمالزاده می‌تواند معیاری برای قضاوت دربارهٔ جمالزاده، و نه فقط آن کتاب، باشد؟ طبیعتاً در شرایط عادی پاسخ این سؤال مثبت نیست، اما از نظر ما در این جا به دو دلیل پاسخ مثبت است.

دلیل نخست این که جمالزاده در این کتاب مستقیماً به مسئلهٔ منش مَلّی پرداخته و بنابراین از طرفداران این نظریه به شمار می‌رود که می‌توان برای گروهی پرجمعیت و بسیار متنوع از مردم روحيات و خلیقات یکسانی قائل شد؛ آن هم خلیقاتی که در طی تاریخ استمرار داشته‌اند و این هر دو از خصوصیات شرق‌شناسی است. دلیل دوم این که جمالزاده در بخشی از این کتاب با عنوان «پاره‌ای از آنچه بعضی از خودمانی‌ها در حق هم‌وطنانشان گفته‌اند» به بررسی خلیقات ایرانی ذکر شده در آثار اندیشمندان ایرانی پرداخته و در خلال این صفحات نمونه‌هایی از دیگر آثار خود را نیز نقل کرده است، که هم‌چون نمونه ذکر شده در ابتدای مقاله همگی شرق‌شناسانه‌اند. بنا بر این استدلال‌ها، به نظر می‌رسد بررسی خلیقات ما ایرانیان حداقل نشان‌دهندهٔ فضای فکری جمالزاده تا سال ۱۳۴۴ است، سالی که مقدمهٔ کتاب را در ژنو سوئیس نوشته و در آن هنگام هفتاد سال داشته است.

### ۳. مؤلفه‌های گفتمان شرق‌شناسی از دیدگاه سعید

#### ۱.۳ تمایزی همیشه به نفع غرب

تمایز بین ما و آن‌ها، اروپایی متمدن و غیراروپایی نامتمدن، از ستون‌های هر استدلال شرق‌شناسانه است. همین تمایز اروپامحورانه است که به غرب اجازه می‌دهد تا دانش خود از شرق را دانشی صحیح، و چه بسا تنها دانش صحیح، قلمداد کند.

**بیماری و فساد:** این دو اصطلاح پای ثابت رویکردهای خودشرق‌شناسانه به خلیقات ملی، قومی، و نژادی‌اند. نویسندگان کتاب‌های خلیقات نقش پزشکی را ایفا می‌کنند که درد را تشخیص داده‌اند اما درمانی برای آن ارائه نمی‌کنند و در واقع درمان را بر عهدهٔ خود بیمار می‌گذارند.<sup>۴</sup> سعید نیز در این باره می‌گوید: «عجیب نیست که بیش‌تر شرق‌شناسان اولیه زبان‌شناس و پزشک بوده‌اند». از نظر جمالزاده، «فساد مانع سعادت و ترقی است» (جمالزاده، ۱۳۴۵: ۵) و از آنجایی که در فضای گفته‌های او مستتر است که غرب به سعادت و ترقی رسیده، پس امور آن‌ها در حد کافی عاری از فساد است. وی معیاری ارائه نمی‌کند که چرا تعریف او از فساد تعریفی مبتنی بر خلیقات است و در مواردی هم که به

ضعف‌های اخلاقی غربی‌ها اشاره می‌کند آن‌ها را مانع سعادت و ترقی نمی‌داند، یعنی آن‌ها را فساد نمی‌داند؛ اما دربارهٔ ایرانی‌ها این چنین می‌نویسد:

از رفع فساد سخنی نمی‌رانم. علت آن است که فساد را در میان خودمان مرضی مزمن و بسیار قدیمی تشخیص داده‌ام که قرن‌های متمادی است در اثر استعداد‌های سیاسی و مذهبی و خرافات و موهومات اجدادی و نیاکانی بر وجود ما استیلا یافته است ... در گفتاری که موضوع این کتاب است خواسته‌ایم پاره‌ای از کیفیات این فساد را از زبان خودی و بیگانه نشان داده باشیم. امید است این همه بیانات دل‌خراش ... به ما بهتر بفهماند که مریض و علیل و بیماریم و احتیاج مبرم حیاتی و مماتی به مداوا و معالجه داریم (همان: ۵-۶).

جمال‌زاده هم چنین در جای دیگر می‌گوید:

اگر درست دقیق شویم و با دیدهٔ علت‌شکاف در اسباب و علل عقب‌ماندگی خودمان بیندیشیم، قطعاً به این نتیجهٔ معقول و منطقی خواهیم رسید که همین معایب و نقایص اخلاقی است که راه ترقی و سیادت و رستگاری را بر ما دشوار ساخته است و روی هم‌رفته علت‌العلل این‌که ما ایرانیان با آن همه گذشته‌های تاریخی نتوانسته‌ایم شانه‌به‌شانه و هم‌رکاب با ملت‌های نوحاسته جلو برویم همین معایب اخلاقی و امراض روانی بوده است (همان: ۱۱-۱۲).

**اخلاق ما و اخلاق مطلوب غرب:** جمال‌زاده آورده است که «خارجیان عموماً ما ایرانیان را تیزهوش و حاضر جواب و خوش‌زبان و مجلس‌آرا و تودل‌برو می‌دانند، ولی این صفات بیش‌تر جنبهٔ ظاهری دارد و چندان ربطی به احوال باطنی ندارد که اسم آن را اخلاق (کاراکتر که در فارسی کلمه‌ای که درست معنی آن را برساند گویا نداریم و خصال و جوان‌مردی و مردانگی درست مفهوم آن را نمی‌رساند) گذاشته‌اند و عبارت است از رعایت شرایط راستی و درستی و شرافت‌مندی و حقیقت‌گویی و حقیقت‌جویی و امانت و فداکاری و جرئت و شهامت و نیکوکاری و خیرخواهی و جوان‌مردی و متأسفانه ایرادی هم که بیگانگان به ما می‌گیرند عموماً دربارهٔ همین اخلاق درونی است» (همان: ۲۵). جالب است که نویسنده در صفحهٔ ۱۲ این کتاب می‌گوید که ما ایرانیان «دارای صفات و مواهب معنوی و درونی تمدن هستیم ...». اگر این صفات را داریم، پس این همه در نکوهش اخلاق ایرانی سخن گفتن برای چیست؟

ژان لارتگی در ۱۹۶۲ کتابی با عنوان *ویزا برای ایران* به زبان فرانسوی چاپ می‌کند. جمال‌زاده از قول او نقل می‌کند:



اگر بخواهیم ایران را بفهمیم و دوست بداریم باید خودمان را قبلاً از بسیاری از عقاید و آرا عاری بداریم و با جامه مبارک عربانی شاهد و ناظر ایرانی و ایرانیان بگردیم و وقعی به جزئیات و فروع بی‌اهمیت مانند طرز حکومت و وضع سیاسی و نفوس کشور و احوال و اوضاع اقتصادی ندهیم، بلکه باید با مردم ایران یگانه و رایگان بشویم و با آن‌ها نشست و برخاست دوستانه داشته باشیم و بهترین طریق حصول این منظور را آن‌گاه خواهیم یافت که تمام قواعد و اصولی را که بدان معتقد و علاقه‌مندیم (مثلاً ثبات و پافشاری بر اصول اخلاقی و علاقه به عقاید مذهبی و رعایت ادب و احترام به مقدسات و اهمیت دادن به اعداد و ارقام و چهار عمل اصلی حساب در امور زندگی و بازرگانی و پشتکار و عمل و فعالیت و مراعات وقت و ساعت و سایر امور دیگر از همین قبیل) موقتاً پشت سر بیندازیم و اگر احیاناً لازم شد دوباره وقتی پا را از دروازه کشور ایران بیرون گذاشتیم آن قواعد و اصول خودمانی را محترم بشماریم و به لباس واقعی خودمان درآییم (همان: ۱۱۶-۱۱۷).

خلاصه این‌که به قول حافظ، هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست! هرچه خوبی است در آن‌ها جمع است و برای معاشرت موفقیت‌آمیز با ما باید تمام خوبی‌هایشان را کنار بگذارند!

**برتری غرب:** «نباید فراموش کنیم که آن‌ها دارند و ما نداریم، آن‌ها می‌دانند و ما نمی‌دانیم، آن‌ها می‌توانند و ما نمی‌توانیم» (همان: ۴۵). سعید، با آوردن مثال مصر و انگلستان، صفحات نخست فصل اول *شرق‌شناسی* را به دلایل خودبرتربینی اروپا و محق دانستن خود به اشغال و اداره مصر اختصاص می‌دهد و در خلال این استدلال‌ها، تأثیرات متقابل و روزافزون دانش و قدرت را گوش‌زد می‌کند.

جالب‌تر این‌جاست که به قول جمال‌زاده «خرد» هم حکم می‌کند که ما انتقادات خارجی‌ها را بپذیریم و در جهت اصلاح معایب خود، معایبی که آن‌ها تشخیص داده‌اند، قدم برداریم. در این‌جا مجموعه صفات مثبتی که وی برای تحکیم موقعیت برتر خارجی‌ها آورده و هم‌چنین مجموعه صفات منفی‌ای که برای نپذیرفتن انتقادات آن‌ها سلسله‌وار ذکر کرده است می‌آوریم. تا پیش از این جملات بحث کتاب بر سر این بوده که در مقابل خرده‌گیری‌های خارجی‌ها کدام واکنش را اتخاذ کنیم که جمال‌زاده سه واکنش تغافل و انکار و تلافی را رد کرده و تعقل را پیش‌نهاد می‌کند:

اکنون ببینیم خرد چه راهی را به ما می‌نماید. خرد به ما می‌گوید که شنوایی حقیقت و قدرت شنیدن حقیقت و راستی و پذیرفتن آن هم مانند راست گفتن و صادق بودن و طرف‌داری از حقیقت و راستی از وظایف مقدس انسانی است و کسی که جرئت و

قدرت شگفتن حرف راست و پذیرفتن حق و حق‌گویی و راستی را (ولو از جانب بیگانه و دشمن باشد) نداشته باشد آدم کاملی نخواهد بود و شایسته چنین نامی نیست، بلکه آدمی است مریض و علیل و ناقص که مانند آدم‌های کور و کر و شل و چلاق فاقد یکی از اعضای فعال وجدانی است و مانند اشخاص افلیح در حقیقت ناقص و عاجزی بیش نیست و محتاج طبیب و معالجه و پرستار و دوا و درمان است و اگر نخواهد زیر بار برود، همانا مستحق است که بیمار و ناقص و عاجز باقی بماند الی یوم القیامه. خرد به ما می‌گوید کسی که گوش شنوا و ذهن منصف برای شنیدن مرض و معایب خود نداشته باشد هرگز به درجه کمال نخواهد رسید و آن‌چنان است که از خوش‌آمدگویی و تملق و دروغ لذت می‌برد و حقا که مستحق است که کودک و خام و نادان یعنی بدبخت و سیه‌روزگار و بیچاره در جهل مرکب ابدالدهر بماند (جمال‌زاده، ۱۳۴۵: ۴۷-۴۸).

جمال‌زاده چند صفحه بعد ذیل عنوان «راه این کار چیست؟» اضافه می‌کند که «باز عقل به ما می‌گوید قبل از هر چیز باید تشخیص بدهیم که دارای کدام معایب و نواقص و در واقع امراضیم، یعنی باید به پزشک مراجعه کنیم. پزشک ما همین خودمانی‌ها و بیگانگانی‌اند که به احوال ما آشنا بوده‌اند و در حق ما سخنانی گفته و نوشته و امراض ما را شمرده‌اند» (همان: ۵۵).

**غرب معیار ترقی است:** علاوه بر نمونه‌هایی که می‌توانستیم در این قسمت بیاوریم و به سبب اشتراک در مباحث دیگر آوردیم، در این جا سخنی از هانری مارتین، کشیش انگلیسی، را می‌آوریم که جمال‌زاده نقل کرده و از دیدگاه شرق‌شناسی بسیار روشن‌گر است:

این ملت بیچاره از ظلم و استبداد حکومت خود، که هیچ چیز قادر نیست جلو ظلم و اجحافش را بگیرد یا حتی آن را تخفیف بدهد، فریادش بلند است. زهی اروپای سعادت‌مند و زهی فرزندان جافت. ملت‌های اروپایی چه قدر نسبت به این ملت ایران سربلند به نظر می‌رسند. با این همه، ایرانیان مردمی باهوش و دل‌زنده‌اند و استعداد دارند که بزرگ‌ترین و قادرترین ملت مشرق‌زمین باشند و تنها چیزی که کم دارند همانا یک حکومت خوب و صالح است و مذهب مسیح (همان: ۸۸).

این گفته‌ها را مقایسه کنید با گفته‌هایی که سعید از بالفور و کرامر نقل و تحلیل می‌کند که گویی مداخله غرب تنها راه ترقی و سعادت شرق است و شرق تنها با راهنمایی و اداره غرب است که می‌تواند قدمی به جلو بردارد (سعید، ۱۳۸۹: ۶۱-۸۰). از نظر هانری مارتین نیز تنها چیزی که ایرانی‌ها کم دارند مذهب مسیح است و حکومت صالح، که هر دو را باید از غربی‌ها بگیرند چون اولی که مال آن‌هاست و دومی را هم در طول تاریخ فقط آن‌ها داشته‌اند.

**شرقی ضد علم و ضد عقل:** جمالزاده از قول دانش مند انگلیسی، راولینسون، می نویسد:

ایرانیان قدیم ابداً کمکی به ترقی علم و دانش نکرده اند. روح و قریحه این قوم هیچ وقت با تحقیقاتی که مستلزم صبر و حوصله باشد، با تجسسات و تتبعات و کاوش های پرزحمتی که مایه ترقیات علمی است میانه نداشته است. ایرانیان که طبعاً مردمی سبک و جلف و بازیگوش و زیاد تند و هوسرانند برای این گونه کارها ساخته نشده اند (جمالزاده، ۱۳۴۵: ۸۱).

گیریم قصد جمالزاده صرفاً نقل گفته های خارجی ها بوده است، بگذارید چند لحظه خود را فریب دهیم، ولی نویسنده نمی توانست پس از نقل این مطلب یک مثال بزند که همه ملت ایران در طی تاریخ این گونه نبوده اند و مثلاً ابن سینا نامی هم هست که خطبی کرده و عمری را پای تحقیق و کسب علم گذاشته است؟ تمدن درخشان اسلامی و سهم مهم ایرانیان در آن پیش کش!

جمالزاده هم چنین از گوینو، که جزو فهرست شرق شناسان استعماری سعید است، نقل می کند که «ایرانی ها همه آن چه عرب ها از فهم آن عاجزند می فهمند و هوش آنان هر معنایی را درمی یابد. چیزی که هست فهم و شعور ایرانی ها استوار نیست و قوه تعقلشان اندک است، ولی آن چیزی که بیش تر از همه چیز ایرانیان فاقد آن اند وجدان است» (همان: ۸۳).

**نویسنده از شرق:** برای آن که نویسنده ای بتواند درباره خلقیات قوم و ملت متبوع خود صفاتی منفی بنویسد بایستی خود را از آن صفات عاری بداند، هم چون شرق شناس که خود را از شرق بری می داند و صد البته برتر، هر چند نویسندگان این چنینی بارها تأکید می کنند که ادعایی در معصومیت خود ندارند. این عاری دانستن خویش از صفات گروه خود به معنای جداسازی خود از گروه است، یعنی خود را در موقعیتی برتر و دیگران را در موقعیت فرودست قرار دادن؛ همان تاکتیک آشنای شرق شناسی. همین یک نمونه ساده نیز به اندازه کافی بیان گر است: «امروز حتی در دهات و قصبات ما روستاییانی که هر را از بر تمیز نمی دهند دارای رادیو و تلویزیون شده اند»<sup>۱۵</sup> (همان: ۳۷).

### ۲.۳ یک پارچه سازی

یکی از انتقادات سعید به شرق شناسی این است که شرق شناسان کل واقعیتی به نام شرق را یک پارچه و یک نواخت می بینند و بنابراین می توانند صفات یکسانی را بر این واقعیت تحمیل کنند. وقتی جمالزاده صحبت از خلقیات «ما» ایرانیان می کند بایستی لاجرم به چند سؤال پاسخ گوید. نخست، پرسش از زمان؛ این «ما» مربوط به کدام دوره زمانی است؟

جمال‌زاده در این کتاب به این سؤال پاسخی نمی‌دهد و شاهد مثال‌های او دربارهٔ خلیات ایرانی طیف زمانی چند هزار ساله‌ای، از زمان هروودوت تا روزگار او، را در بر می‌گیرد. آیا تغییر حاکمان، تغییر دین، تغییر اوضاع و احوال خارجی، و هزار جور تغییرات داخلی تغییری در این «ما» نداده است؟ آیا می‌توان کلمهٔ «ما» را برای ساکنان یک حوزهٔ جغرافیایی در طول چند هزار سال به کار برد؟<sup>۱۶</sup> دوم، پرسش جغرافیایی؛ آیا آن‌چه «ما» خوانده‌اید در طی تاریخ دچار بسط و قبض‌های جغرافیایی زیادی نشده است؟ سوم، پرسش قومیتی؛ بر فرض «ما»یی که خلیاتش را برمی‌شمارید متعلق به زمانهٔ معاصر خودتان باشد. آیا «ما»ی کُرد، لُر، آذری، فارس، بلوچ، عرب، و غیره همگی یکی هستند؟<sup>۱۷</sup>

### ۳.۳ استمرار ثبوت

در توصیفات سعید دیدیم که بر اساس مطالب شرق‌شناسانه، گویی شرقی‌ها ذاتی‌اند که در طول سالیان متمادی هیچ تغییری بر آن‌ها حادث نشده است و بنابراین، هم‌چون هزاران سال پیش بی‌منطق، احساساتی، شهوت‌ران، و تنبل مانده‌اند. به بیان جمال‌زاده، «باید دانست که یک نفر ایرانی امروز از بسیاری جهات و به‌خصوص از لحاظ اخلاق (خلقیات) تفاوت زیادی با ایرانی دیروز و پریروز ندارد و لهذا عموماً آن‌چه دربارهٔ ایرانیان دیروز و پریروز گفته‌اند دربارهٔ ایران امروز (با پاره‌ای تفاوت‌های غیرمهم) می‌توان صادق دانست» (همان: ۱۰).

خودشرقی‌شناسی جمال‌زاده تا آن‌جا پیش می‌رود که حتی وقتی شرق‌شناسی چون گوینو می‌گوید: «ملت ایران، اعم از این‌که شهرنشین باشد یا دهقان و روستایی، کم‌کم دارد دستگیرش می‌شود که اگر در امور سیاسی مملکت خود مداخله داشته باشد و درصدد احقاق حق خود برآید خواهد توانست وضع زندگانی خود را تغییر داده و بهتر سازد. درست است که مردم ایران عموماً این مبانی را هنوز به شکل مبهمی حس می‌کنند، ولی همین نیز علامت این است که دارند رفته‌رفته از مرحلهٔ بی‌علاقگی و بی‌اعتنایی به سرنوشت خود قدم بیرون می‌گذارند» (همان: ۱۲۷)، وی آن را این‌طور تفسیر می‌کند: «مطلبی که گوینو در آخر کتابش به رسم امیدواری و خوش‌بینی نوشته است!»

### ۴.۳ معیار بودن شناخت غرب

اگر شرق‌شناس معتقد است بهترین فرد برای شناختن شرق است، قاعدتاً خودشرق‌شناس

هم باید در شناخت شرق، غرب را معیار بگیرد. جمالزاده در ابتدای کتاب، آنجا که توضیح می‌دهد نوشتن این مقاله به تقاضای مجله *مسائل ایران* برای تهیه آینه‌ای تمام‌نما از خلیقات یک ایرانی امروز بوده، می‌نویسد: «می‌توان چنین استنباط کرد که مقصود و منظور [مجله] *مسائل ایران* همانا جمع‌آوری و نشان دادن داوریهایی است که از جانب بیگانگان (و حتی خودمانی‌ها) در حق ما ایرانیان و به‌خصوص درباره اخلاق (خلقیات) ما به عمل آمده است» (همان: ۱۰)؛ در حالی که در درخواست منقول از آن مجله ذکر می‌شود که بیگانگان به میان نیامده است، اما جمالزاده در این جمله اولویت را به گفته‌های بیگانگان می‌دهد و در تمام کتاب به وضوح قضاوت ایشان را قدر و ارزش بیش‌تری می‌بخشد. به نمونه‌های دیگر توجه کنید:

جمالزاده در جایی دیگر می‌گوید: «پروفسور ادوارد براون که ایران و ایرانی را بهتر از هر کس می‌شناخت گفته است که ...» (همان: ۱۵). در پانوشت همین صفحه تمجید ارنست رنان را از هواداران سیدمحمدعلی باب می‌بینیم، جالب است که رنان شرق‌شناسی است که سعید به تفصیل درباره او نوشته است. نمونه دیگر این جمله است: «جیمس موریه، نویسنده انگلیسی، در کتاب بسیار عالی خود با عنوان *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی* که از شاه‌کارهای ادبی دنیا به شمار می‌آید و منتقدین بزرگ آن را در ردیف هزار و یک شب و *ژیل بلاس* می‌گذارند و بهترین توصیف اخلاقی ایرانیان است ...» (جمالزاده، ۱۳۴۵: ۲۰). برای این گفته‌ها نیز استدلالی ارائه نمی‌شود:

کسانی از بیگانگان که ما ایرانیان را از نزدیک شناخته و بهتر به احوال ما وقوف و آگاهی دارند و نکته‌سنج و اهل نظرند [ببینید چگونه صفات مثبت را برای آنان ردیف می‌کند تا ذکر صفات منفی برای خلیقات ما واقعیت جلوه کند] یکی از خصوصیات اخلاقی بارز و برجسته ما را همانا خودپسندی و خودستایی دانسته‌اند و ما را مردمی از خودراضی تشخیص داده‌اند (همان: ۴۹).

همین فرنگی‌ها می‌گویند امروز در دنیا کم‌تر مملکتی پیدا می‌شود که به قدر ایران آدم گرسنه و گدا داشته باشد (همان: ۲۴).

### ۵.۳ غیبت استعمار و استثمار در تحلیل‌ها

سعید از اندیشمندان و نویسندگان بزرگ اروپا خرده می‌گیرد که با وجود آگاه بودن از واقعیت استعمار آن را نادیده انگاشته‌اند یا حتی برخی از ظاهراً آزادمش‌ترین آنان هم به نظریات استعماری و نژادپرستی باور داشتند. «تقریباً تمامی نویسندگان قرن نوزدهم به نحو

خارق‌العاده‌ای از واقعیت استعمار به‌خوبی آگاه بودند. برای یک محقق معاصر که متخصص دوران ملکه ویکتوریا است چندان وقت نمی‌گیرد که تصدیق کند قهرمانان فرهنگی لیبرالی چون جان استوارت میل، ماتئو آرنولد، توماس کارلایل، نیومن، مک‌اولی، روسکین، جورج الیوت، و حتی چارلز دیکنز نظریات معینی دربارهٔ نژاد و امپریالیسم داشتند که آن نظریات را به‌سادگی می‌توان در آثارشان دید» (سعید، ۱۳۸۹: ۳۴). گویی واقعیت نژادپرستی و استعمار از شمول تحقیقات و نظریه‌های علم انسانی بیرون گذاشته شده یا، بدتر از آن، پذیرفته شده است.

همین مسئله را می‌توان دربارهٔ جمال‌زاده هم مطرح کرد. در کتابی که فضای گفتمانی‌اش سراسر تحسین و تمجید غرب است واقعاً جای ذکر استعمار و استثمار به مثابهٔ عملکرد نکوهیدهٔ اروپا، و سپس امریکا، در قبال غیرخودشان بسیار خالی است. اگر به‌طریقی که خلیقات منفی ایرانیان را برشمردیم استعمارگری، استثمار، و نژادپرستی را نیز جزو روحيات اروپاییان محسوب کنیم، چه خلیقات قابل دفاعی برای ایشان باقی می‌ماند؟

#### ۴. سخن آخر

نویسندگان این مقاله بر این باورند که شرق‌شناسانه یا خودشرق‌شناسانه خواندن یک متن نباید به معنای طرد آن متن و متون دیگر نویسندهٔ آن، به‌خصوص در رشتهٔ جامعه‌شناسی، تلقی گردد. در واقع، ما با این رویکرد پا را فراتر می‌گذاریم و این نوشته را قدمی برای طرح پرسش‌هایی دیگر می‌دانیم: این‌گونه متن‌های خودانتقادی در چه دوره‌های زمانی یا در چه شرایطی ظهور می‌کنند؟ و به‌خصوص، علل اقبال مردمی و اقبال اندیشمندان به این متون چیست؟

چه عواملی باعث می‌شود که جملات توهین‌آمیز و تحقیرکنندهٔ فراوان را از قلم خودی و بیگانه بشنویم و برنیاشویم که هیچ، تکرار کنیم و با تبختر بر سر هم‌وطنان بکوبیم؛ مثل این گفته که جمال‌زاده از زبان روشنی‌بیک، از صاحب‌منصبان ترکیه، نقل کرده است:

ملت فارس را بداخلاقی به نام دین زبون ساخته است. آخوندها قهارترین و قوی‌ترین سلاح فارس‌ها شده‌اند ... دخانیات و تریاک و سایر زهرهای خواب‌آور مردم این مملکت را به حال یک گله استخوان و اسکلت متحرک درآورده است. دخترها در سه‌سالگی توی چادر چاقچور می‌روند و در هشت‌سالگی با مردهای چهل‌ساله زناشویی می‌کنند و پیش از زن شدن از چند شوهر طلاق می‌گیرند و بالأخره در بیست و پنج سالگی تریاک می‌خورند و هلاک می‌شوند ... در تهران دویست هزار نفوس

است و بنا به احصائیات دکترهای خارجی و طبای مریض‌خانه‌های بلدیه، در تهران تنها تا سی‌هزار نفر مبتلای سفلیس‌اند و نصف سکنه شهر گرفتار امراض مسریه و امراض ناشی از فحش‌ایند. فارس‌ها بسیار دروغ‌گو و دزدند. پدر از فرزند و فرزند از پدر و زن از شوهر می‌دزدد و حتی آن امریکایی که برای اصلاح مالیه به ایران آورده بودند پس از دعوت به امریکا به یک روزنامه‌نویس گفته بود مملکتی که ده میلیون دزد دارد چه‌گونه می‌تواند اصلاح بشود (جمال‌زاده، ۱۳۴۵: ۷۲-۷۱).

آیا گفتمان‌های دیگری در کنار یا در مقابل این گفتمان ظهور کرده است؟ اگر بلی، ویژگی‌های آن چه بوده است؟ یکی از موارد برخورد با قضاوت‌های یک‌پارچه‌ساز غربی‌ها، که بسیار با واکنش جمال‌زاده متفاوت است، مثالی است که او در کتاب می‌زند:

در خاطر دارم هنگامی که سی و پنج سال پیش در برلن زندگی می‌کردم، روزی میرزا رضاخان تربیت‌عصبانی و خشمگین به اداره روزنامه کلاه آمد [با این شکایت] که در کتاب بزرگ لغت آلمانی (گویا فرهنگ بروکهاوس) درباره اخلاق ایرانیان مطالب بسیار زنده نوشته‌اند و از آن جمله ایرانی‌ها را به دروغ‌گویی و نادرستی متصف داشته و به تجار آلمانی توصیه کرده‌اند که در معامله و داد و ستد با ایرانیان بسیار هوشیار و محتاط باشند. تربیت بسیار برآشفته بود و شرحی هم به رسم پرخاش به اداره آن فرهنگ نوشت که دیگر نمی‌دانم تأثیری نمود یا نه و نتیجه‌ای بخشید یا نبخشید (همان: ۲۵-۲۶).

البته باید گفت که جمال‌زاده این مثال را نه برای تحسین واکنش میرزا رضا تربیت به توهین به ایرانیان، بلکه در تأیید این جمله خود آورده است که: «مردم دنیا مجبور نیستند تنها صفات خوب و پسندیده ما را بستانند و در مقابل معایمان لب فروبندند» (همان: ۲۵).

## پی‌نوشت‌ها

۱. جمال‌زاده این متن را ابتدا به صورت مقاله‌ای برای مجله *مسائل ایران* ارسال می‌کند و مسئولان این مجله تصمیم می‌گیرند که آن را به صورت کتابی مجزا نیز چاپ کنند. انتشارات نوید این کتاب را سال ۱۳۴۵ در آلمان به چاپ رسانده است.
۲. به نقل از قهرمان کتاب *راه آب‌نامه* از داستان‌های جمال‌زاده.
۳. اگرچه منظور ادوارد سعید در تمام کتابش نه فقط سیرت ملی، بلکه اطلاق خصوصیتی به کل یک قوم و نژاد و حتی همه شرق است، اما تمرکز ما در این نوشته بر همین سیرت ملی یا به اصطلاح فنی‌اش منش ملی (national character) است. جمال‌زاده هم در صفحه ۲۵ *خلقیات ما ایرانیان* آن‌چه خارجی‌ها «کاراکتر» نام نهاده‌اند به اخلاق ترجمه کرده و می‌دانیم

که امروزه به شخصیت یا منش ترجمه می‌شود. پس منظور او از خلقیات ایرانیان همان منش ملی ایرانیان بوده است.

۴. تمرکز سعید در شرق‌شناسی بیش‌تر بر اعراب و جهان اسلام و تا حدی هم ایران و هندوستان است و قلمروهای جغرافیایی دورتر در شرق را آگاهانه در این کتاب بررسی نمی‌کند و این کار را به کتاب دیگرش به نام *امپریالیسم و فرهنگ* (دهه ۱۹۹۰) موکول می‌کند. در واقع، از جمله نقایصی که سعید بر کتاب شرق‌شناسی وارد می‌داند یکی چشم‌پوشی از شرق دور و دیگری کم‌رنگ دیدن ادبیات ضدشرق‌شناسی یا به قول خودش گفتمان مقاومت در برابر شرق‌شناسی است. ما در این نوشته عامدانه مثال‌های بیش‌تری از خودشرق‌شناسی در چین و ژاپن آورده‌ایم که مکمل اطلاعات کتاب شرق‌شناسی باشد.

۵. از نظر فنی، برای توصیف وضعیت مذکور دو اصطلاح *self-orientalizing* و *self-orientalism* به کار می‌رود که اولی را «خودشرقی کردن» و دومی را «خودشرق‌شناسی» ترجمه کرده‌ایم.

۶. نوعی خودکشی مرسوم در میان سامورایی‌های ژاپن که برای جلوگیری از بی‌آبرویی، شکم خود را از یک پهلوی تا پهلوی دیگر با شمشیر پاره می‌کردند (فرهنگ عمید، ذیل «هاراکیری»).

۷. به حملات انتحاری اطلاق می‌شود که توسط نیروی هوایی ارتش امپراتوری ژاپن علیه کشتی‌های جنگی نیروهای متفقین انجام می‌شد. خلبانان کامیکازه به عمد تلاش می‌کردند تا هواپیمای خود را، که معمولاً به مواد منفجره و انواع بمب‌ها و یا مخازن پر از سوخت مجهز بود، به کشتی‌های جنگی بکوبند (ویکی‌پدیا).

۸. برای ترجمه لغت barbaric از معادل «وحشیانه» استفاده کرده‌ایم، اما باید توجه داشت که barbaric هم‌زمان معنی غیرمتمدن را هم در خود مستتر دارد و در واقع همان اصطلاحی است که به شرقی‌ها، به منزله نقطه مقابل غربی‌های متمدن، اطلاق می‌شود.

۹. *The Chrysanthemum and the Sword* نوشته روث بندیکت (Ruth Benedict)، انسان‌شناس آمریکایی، در سال ۱۹۴۶ در آمریکا چاپ شد. این کتاب را آغازگر سنت مطالعات «منش ملی» (national character) در مطالعات دانشگاهی و هم‌چنین شناخته‌شده‌ترین و پرفروش‌ترین کتاب درباره فرهنگ و خلقیات ژاپنی می‌دانند. با وجود انتقادات فراوان به مطالب کتاب، ترجمه ژاپنی آن در بیش از دو میلیون نسخه به فروش رفت. این کتاب را در ایران حسین افشین‌منش با نام *ژاپنی‌ها دارند می‌آیند (الگوهای فرهنگ ژاپنی)* ترجمه کرده و انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۷۲ آن را به چاپ رسانده است.

۱۰. داگلاس لومیس (C. Douglas Lummis) یکی از جدی‌ترین منتقدان گل‌های *داوودی* و شمشیر روث بندیکت است. وی با بررسی یادداشت‌های بندیکت به این نتیجه می‌رسد که بخش مهمی از نکات مطرح‌شده در کتاب از مصاحبه با روبرت هاشیما (Robert Hashima) استخراج شده است، یک دوره‌گر آمریکایی - ژاپنی متولد ۱۹۲۰ در آمریکا که در کودکی به ژاپن برده شده، آن‌جا



تحصیل می‌کند و پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، یعنی پیش از آن که حتی ۲۰ ساله شود، به امریکا بازمی‌گردد. لومیس، هاشیما را سنگ محک بندیکت در کتاب می‌داند، گویی بندیکت درستی یافته‌های دیگر را با هاشیما محک می‌زده است.

۱۱. Geisha زنانی‌اند که نقش سرگرم‌کننده را در فرهنگ سنتی ژاپنی بر عهده داشتند. گیشاها این کار را با اجرای هنرهای سنتی ژاپنی مثل موسیقی، رقص، و بازی‌های سنتی ژاپن انجام می‌دادند.

۱۲. البته این نوشته به سیدمحمدعلی جمالزاده و خودشرق‌شناسی از نوعی می‌پردازد که شرقی به بی‌قدرتی خود اذعان دارد و غرب را متمدن و صاحب قدرت می‌داند، اما نویسندگان به انواع دیگر خودشرقی کردن در تاریخ اندیشه ایران برخورد کرده‌اند و در فرصتی دیگر به آن خواهند پرداخت.

۱۳. عنوان اصلی کتاب:

Nafisi, Azar (2003). *Reading Lolita in Tehran: A Memoir in Books*, New York: Random House.

۱۴. برای دیدن تشابه چشم‌گیر در رویکرد نویسندگان این گفتمان ← نراقی، حسن (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی خودمانی: چرا در مانده‌ایم؟*، تهران: اختران.

این کتاب نزدیک به سی بار تجدید چاپ شده است. برای دیدن نقدی جامعه‌شناختی از این کتاب ← [http://behngangadighi.persianblog.ir/post/56/#\\_ftnref8](http://behngangadighi.persianblog.ir/post/56/#_ftnref8)

۱۵. چگونگی پیدایی این مثل را از زبان چوپانان چنین نقل کرده‌اند که وقتی چوپانان گله گوسفند را به صحرا می‌برند، گوسفندهای مشغول چرا، آرام‌آرام از هم جدا و از گله دور می‌شوند. وقتی چوپان احساس خطر کند، با صوت و صدای «هر هر» گوسفندها را صدا می‌زند تا به گله برگردند و جمع شوند. حال اگر چوپان بخواهد گوسفندها را پیش براند و دور کند، صدا می‌زند: «بر بر». بنابراین، مثل یا اصطلاح «هر و بر» یعنی بیابید و بروید و از تراوش‌های زندگی چوپانی است. امروز وقتی بخواهند کسی را در دانش یا تخصص و یا کاری نادان و نامطلع جلوه دهند و معرفی کنند، می‌گویند که او هر را از بر تشخیص نمی‌دهد!

۱۶. پاسخ این سؤال‌ها در خود سؤال مستتر است و نگارندگان این مقاله بر این عقیده‌اند که چنین یک پارچه‌سازی‌هایی کاملاً نادرست است.

۱۷. این «ما»ها در واقع از گفتمان‌ها حاصل می‌شوند نه از واقعیت عینی.

## منابع

- جمالزاده، سیدمحمدعلی (۱۳۴۵). *خلقیات ما ایرانیان*، آلمان: نوید.  
سعید، ادوارد (۱۳۸۹). *شرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- Behdad, Ali (2001). 'The Powerful Art of Qajar Photography: Orientalism and Self-Orientalizing in Nineteenth Century Iran', *Iranian Studies*, Vol. 34, No. 1/4, Qajar Art and Society.
- Dirlik, Arif (1996). 'Chinese History and the Question of Orientalis', *History and Theory*, Vol. 35, No. 4, Theme Issue 35: Chinese Historiography in Comparative Perspective.
- Ma, Sheng-mei (1993). 'Orientalism in Chinese American Discourse: Body and Pidgin', *Modern Language Studies*, Vol. 23, No.4.
- Nafisi, Azar (2003). *Reading Lolita in Tehran: A Memoir in Books*, New York: Random House.
- Nishihara, Daisuke (2005). 'Said, Orientalism, and Japan', *Journal of Comparative Poetics*, No. 25, Edward Said and Critical Decolonization.
- Rastegar, Mitra (2006). 'Reading Nafisi in the West: Authenticity, Orientalism, and liberating Iranian Women', *Women's Studies Quarterly*, Vol. 34, No. 1/2, The Global and Intimate.
- Schein, Louisa (1997). 'Gender and Orientalism in China', *Modern China*, Vol. 23, No. 1, Sage Publications Inc.